



آئینه نهج البلاغه

جلد اوّل

از خطبه اوّل تا خطبه نود و یک

تألیف

سید علی اکبر قرشی

تهران - ۱۳۸۵

قرشی، علی اکبر، ۱۳۰۷ -

آئینہ نہج البلاغہ / تألیف علی اکبر قرشی، -- تهران: فرهنگ مکتوب، ۱۳۸۴.

ج ۳

ISBN 964-8839-07-7

۲۴۰۰۰۰ ریال (دوره)

ISBN 964-8839-08-5 (ج. ۱)

ISBN 964-8839-09-3 (ج. ۲)

ISBN 964-8839-10-7 (ج. ۳)

فہرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

مندرجات: ج. ۱: از خطبہ اول تا خطبہ نود و یک. - ج. ۲: از خطبہ نود و دو تا خطبہ دویست و چہل و یک. - ج. ۳: نامہ ہا و حکمت ہا.

۱. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از ہجرت - ۴۰ ق. نہج البلاغہ -- نقد و تفسیر.
۲. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از ہجرت - ۴۰ ق. -- خطبہ ہا. ۳. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از ہجرت - ۴۰ ق. -- کلمات قصار. الف. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از ہجرت - ۴۰ ق. نہج البلاغہ. برگزیدہ. شرح. ب. عنوان. ج. عنوان: نہج البلاغہ، برگزیدہ. شرح.

۲۹۷/۹۵۱۵

BP ۳۸ / ۴۲۲

۱۳۸۴

م ۸۴-۳۰۳۷۶

کتابخانہ ملی ایران



تهران - صندوق پستی ۳۴۳۳ - ۱۹۳۹۵

آئینہ نہج البلاغہ

(جلد ۱)

تألیف: حجة الاسلام و المسلمین سید علی اکبر قرشی

ناشر: انتشارات فرهنگ مکتوب

چاپ اول: ۱۳۸۵

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی: نوآور

لیتوگرافی: اسپادانا

چاپ: آثار برتر

شابک دوره: ۷-۷-۸۸۳۹-۹۶۴

شابک: ۵-۵-۸۸۳۹-۹۶۴

همہ حقوق محفوظ است.

قیمت دورہ ۳ جلدی: ۲۴۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

موضوع	شماره صفحه
مقدمه : بیانی درباره نهج البلاغه	۱۱
خطبه ۱ - درباره خلقت عالم و خلقت آدم و بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ذکرى از حج بیت الله الحرام	۳۳
خطبه ۲ - بیان حال مردم پیش از بعثت و مقام اهل بیت علیهم السلام . ۸۶	
خطبه ۳ - خطبه معروف ششقیه، شکایت از گذشتگان و بیان مظلومیت خویش و این که قبول خلافت وظیفه دینی بود	۹۹
خطبه ۴ - موعظه و بیان موقعیت خویش در فصیحترین کلام، گویند : بعد از قتل طلحه و زبیر آن سخن را ایراد فرمود	۱۳۳
خطبه ۵ - نهی از فتنه جوئی و علم آن حضرت به آینده و این سخن را آنگاه فرمود : که عباس و ابوسفیان بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله	

- خواستند با او بیعت کنند ۱۴۰
- خطبه ۶- : جواب آنان که گفتند : طلحه و زبیر را تعقیب نکند ۱۴۶
- خطبه ۷- : در رابطه با آنان که از شیطان تبعیت می کنند ۱۴۹
- خطبه ۸- : احتجاجی در محکومیت طلحه بن عبدالله که گفت در قلب خودم بیعت نکرده‌ام و بیعت ظاهری بوده است ۱۵۲
- خطبه ۹- : حال خودش و حال دشمنش که آن حضرت اول عمل را انجام می داد و بعد در اختیار مردم می گذاشت ۱۵۳
- خطبه ۱۰- : درباره شیطان و فریفتگان به شیطان ۱۵۵
- خطبه ۱۱- : فرمان حمله و استقامت در بصره به محمد بن حنفیه پسر دلاورش ۱۵۸
- خطبه ۱۲- : بعد از پیروزی «جمل» در جواب آن کسی که گفت : ایکاش برادر من نیز در اینجا بود ۱۶۲
- خطبه ۱۳- : در مذمت اهل بصره بعد از جریان «جمل» ۱۶۴
- خطبه ۱۴- : در مذمت اهل بصره ۱۶۸
- خطبه ۱۵- : در رد قطابع و تیولهای عثمان که فرمود اگر مهریه زنان هم باشد باید به بیت المال برگردد ۱۷۰
- خطبه ۱۶- : بعد از بیعت شدن در مدینه و این که آینده را می دانست که بالاخره خلافت به او برخواهد گردید و تقسیم مردم به سه قسمت ... ۱۷۲
- خطبه ۱۷- : در وصف آنان که قضاوت می کنند و اهل قضاوت نیستند و برای خود دکان باز کرده اند و خود را عالم نشان می دهند ۱۸۰
- خطبه ۱۸- : در اختلاف علماء در فتوی و این که مبدء حکم باید قرآن مجید

- ۱۸۸ باشد نه آراء باطله
- خطبه - ۱۹ : سخنی که درباره اشعث بن قیس فرمود و حضرت او را مفتضح کرد ۱۹۱
- خطبه - ۲۰ : نهی از غفلت و بازگشت به خدای تعالی ۱۹۶
- خطبه - ۲۱ : موعظه و حکمت ۱۹۸
- خطبه - ۲۲ : آنگاه که خبر ناکشتین را شنید و فرمود عثمان را خودشان کشته‌اند و از من خونخواهی می‌کنند ۲۰۰
- خطبه - ۲۳ : تشویق فقراء به حسد نکردن و تشویق به صله رحم و نظیر آن ۲۰۴
- خطبه - ۲۴ : جواز قتال با مخالف حکومت و دعوت به طاعت خدا و وعده نجات در قیامت ۲۱۰
- خطبه - ۲۵ : آنگاه که سعید بن عمران و عبیدالله بن عباس از «یمن» آمده و از سقوط یمن به دست بسر بن اوطاة خبر دادند و شکایت از یاران که جهاد را جدی نمی‌گیرند ۲۱۲
- خطبه - ۲۶ : وصف عرب پیش از بعثت و وصف خود حضرت که فرمود یارانی برای گرفتن حق خود نیافتم ۲۱۷
- خطبه - ۲۷ : در تشویق به جهاد، آنگاه که خبر رسید سفیان بن عوف غامدی به شهر «انبار» حمله کرده و فرماندار آنجا را کشته است ۲۲۲
- خطبه - ۲۸ : تشویق به عمل و تحذیر از گناه ۲۳۱
- خطبه - ۲۹ : دعوت یاران به جهاد، آنگاه که ضحاک بن قیس بعد از جریان صفین به حاجیان شیخون زد ۲۳۵

- خطبه - ۳۰: در این که عثمان بن عفان استبداد کرد و کشتندگان او نیز عجله کردند ۲۴۰
- خطبه - ۳۱: سفارش به عبدالله بن عباس آنگاه که او را در «جمل» پیش زیر فرستاد ۲۴۲
- خطبه - ۳۲: زمان وارونه شده و مردم به پنج گروه تقسیم می‌شوند ... ۲۴۶
- خطبه - ۳۳: آنگاه که به جنگ بصره حرکت فرمود و ذکر فضیلت امام علیه‌السلام و تهدید ناکثین ۲۵۳
- خطبه - ۳۴: وقتی که خوارج تار و مار شدند و آن حضرت از مردم خواست بار دیگر به جنگ معاویه بروند ۲۵۸
- خطبه - ۳۵: وقتی که شنید عمرو بن عاص و ابوموسای اشعری در امر حکمین در «دومة الجندل» خیانت کرده‌اند ۲۶۴
- خطبه - ۳۶: در تهدید اهل نهروان که من شما را از عاقبت این کار می‌ترسانم ۲۶۸
- خطبه - ۳۷: در بیان فضیلت حضرت که بعد از جنگ نهروان فرمود .. ۲۷۲
- خطبه - ۳۸: علت تسمیه شبهه و حال مردم در اشتباه ۲۷۷
- خطبه - ۳۹: آنگاه که شنید نعمان بن بشیر از طرف معاویه به شهر «عین التمر» شبیخون زده است ۲۷۹
- خطبه - ۴۰: درباره خوارج آنگاه که شنید می‌گویند: «لا حکم الا لله» ۲۸۲
- خطبه - ۴۱: نهی از حيله و فریبکاری ۲۸۷
- خطبه - ۴۲: در تبعیت از هوای نفس و آرزوهای دراز ۲۹۰
- خطبه - ۴۳: به یارانش فرمود: آماده جنگ با معاویه باشید ولی تا نماینده‌ام

- «جریر» در شام است شروع جنگ صلاح نیست ۲۹۲
- خطبه -۴۴: سخن آن حضرت وقتی که مصقله بن هبیره پیش معاویه فرار کرد ۲۹۷
- خطبه -۴۵: از خطبه مفصلی که در عید فطر ایراد شد: حمد خدا و ذمّ دنیا ۳۰۰
- خطبه -۴۶: دعای آن حضرت به وقت حرکت به طرف شام ۳۰۲
- خطبه -۴۷: در مذمت شهر کوفه ۳۰۶
- خطبه -۴۸: سخنی که به وقت رفتن به شام در «نخيله» فرمود ۳۰۹
- خطبه -۴۹: درباره صفات حق و علم حق تعالی ۳۱۳
- خطبه -۵۰: درباره وقوع فتنه‌ها و اثرات آنها ۳۱۶
- خطبه -۵۱: آنگاه که یاران معاویه در صفین آب را بر روی آن حضرت و یارانش بستند ۳۱۸
- خطبه -۵۲: در دوری جستن از دنیا و ثواب زاهدان و نعمتهای خدا ۳۲۱
- خطبه -۵۳: در صفت قربانی در عید قربان ۳۲۶
- خطبه -۵۴: وقتی که اذن جنگ دادش در صفین طولانی شد و در وجوب جنگ با معاویه و اهل شام ۳۲۸
- خطبه -۵۵: در جواب یارانش که چرا جنگ را به تأخیر می‌اندازی؟ ۳۳۱
- خطبه -۵۶: وصف اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله آنگاه که خواست در صفین صلح کند ۳۳۳
- خطبه -۵۷: در وصف مرد فاسدی که مردم را به بیزاری از آن حضرت

- دعوت خواهد کرد ۳۳۶
- خطبه - ۵۸: وقتی که خوارج به او گفتند: «نعوذ بالله» در قطع جنگ با معاویه
کافر شده‌ای، توبه کن ۳۳۹
- خطبه - ۵۹: آنگاه که گفتند: خوارج از پل نهروان گذشته‌اند ۳۴۲
- خطبه - ۶۰: وقتی که اهل نهروان کشته شدند، گفتند: یا امیرالمؤمنین
همه‌اش از بین رفتند فرمود: «کلاً» ۳۴۶
- خطبه - ۶۱: درباره آن که خوارج را بعد از من نکشید ۳۴۹
- خطبه - ۶۲: وقتی که آن حضرت را از قتل ناگهانی ترساندند ۳۵۱
- خطبه - ۶۳: در تحذیر از فتنه‌های دنیا ۳۵۳
- خطبه - ۶۴: در پیشی گرفتن و عجله در کارهای خیر ۳۵۵
- خطبه - ۶۵: در اوصاف و علم خداوند تعالی ۳۵۸
- خطبه - ۶۶: تعلیم فنون جنگ، گویند در «لیلة الهزیر» یا در شروع جنگ در
صفین فرموده است ۳۶۳
- خطبه - ۶۷: آنگاه که خبرهای سقیفه را شنید و این که انصار گفته‌اند: «منا
امیر و منکم امیر» ۳۶۸
- خطبه - ۶۸: وقتی که شنید محمد بن ابی بکر در مصر شهید شده است ۳۷۱
- خطبه - ۶۹: در توییح بعضی از یارانش ۳۷۳
- خطبه - ۷۰: در صبح روزی که بر سر مبارکش ضربت زدند فرمود:
«ملکتی عینای» ۳۷۶
- خطبه - ۷۱: در مذمت اهل عراق که در جنگ کوتاهی می‌کردند ۳۷۸
- خطبه - ۷۲: در صفات خدا و صفت رسول الله صلی الله علیه و آله و دعا بر آن

- حضرت ۳۸۲
- خطبه -۷۳: آنگاه که مروان بن حکم در بصره اسیر شد و حضرت او را بخشود و حسین علیهما السلام گفتند: مروان به شما بیعت کند؟! ۳۸۸
- خطبه -۷۴: کلامی از آن حضرت وقتی که خواستند به عثمان بن عفان بیعت کنند ۳۹۱
- خطبه -۷۵: وقتی که شنید بنی امیه او را در قتل عثمان متهم می کنند . ۳۹۳
- خطبه -۷۶: در تشویق به اعمال صالحه ۳۹۶
- خطبه -۷۷: سخنی از آن حضرت وقتی که سعید بن العاص حاکم کوفه برای ایشان جایزه ای فرستاد ۳۹۸
- خطبه -۷۸: دعائی از آن حضرت که نوعاً خدا را با آن دعا، می خواند ۴۰۰
- خطبه -۷۹: وقتی که خواست به جنگ نهروان برود یکی از یارانش که منجم بود گفت اگر در این ساعت بروی پیروز نخواهی شد ۴۰۲
- خطبه -۸۰: آنگاه که جنگ جمل تمام شد درباره زنان فرمود: «ایها الناس» ۴۰۵
- خطبه -۸۱: در بیان معنی زهد ۴۰۸
- خطبه -۸۲: سخنی از آن حضرت در ذم دنیا و وصف دنیا ۴۱۰
- خطبه -۸۳: خطبه عجیبی که «خطبه غراء» گویند ۴۱۳
- خطبه -۸۴: در ذکر عمرو بن عاص و جواب دروغهای او ۴۵۵
- خطبه -۸۵: در ذکر صفات حق تعالی و صفات بهشت ۴۴۹
- خطبه -۸۶: در بیان صفات خداوند و موعظه و تشویق به تقوی . ۴۶۲
- خطبه -۸۷: ذکر صفات اهل تقوی و صفات فاسقان و گمان ناصحیح

- بعضی ۴۶۸
- خطبه - ۸۸: اسباب و عللی که سبب هلاکت انسانها می شود ۴۸۲
- خطبه - ۸۹: درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و جریان جاهلیت و عبرت گرفتن از گشتگان ۴۸۵
- خطبه - ۹۰: عظمت خالق و عظمت خلق الله و موعظه ۴۹۰
- خطبه - ۹۱: خطبه اشباح از خطبه های عجیب در عظمت و صفات خدا و درباره آسمان ها و ملائکه و خلقت زمین و در دعا به درگاه حق ۴۹۶

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي محمد و
آله الطاهرين و اللعن علي اعدائهم اجمعين

کتاب نهج البلاغه مجموعه‌ای است از خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات حکمت‌آمیز امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام که عالم جلیل‌القدر شیعه ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه‌السلام معروف به «سیدرضی» تألیف و جمع‌آوری کرده است. به عبارت دیگر مرحوم سیدرضی دویست و چهل و یک خطبه از خطبه‌های آن حضرت را که در مواقع مخصوص ایراد شده بود و هفتاد و نه نامه از نامه‌های آن بزرگوار را با چهارصد و هشتاد کلمه حکمت‌آمیز، در یک جا جمع‌آوری کرده و نام آن را نهج البلاغه گذاشته است^۱ و چنان که خود در آخر آن فرموده در سال چهارصد هجری قمری ماه رجب نوشتن آن را تمام کرده است.

باید دانست که خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات حکمت‌آمیز آن حضرت فقط آنها نبوده که سیدرضی گردآوری کرده بلکه آن مرحوم قسمتهایی را که از نظر وی در اوج فصاحت و بلاغت بوده‌اند نقل کرده است، چنان که در باب خطبه‌ها می‌گوید: «باب المختار من خطب امیرالمؤمنین علیه‌السلام» و در ابتدای

۱. شمارش خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات حکمت‌آمیز از نهج البلاغه صحتی صالح است.

نامه‌ها می‌فرماید: «باب المختار من كتب مولانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام و رسائله الی اعدائه و امراء بلاده...» و پیش از شروع کلمات حکمت‌آمیز می‌گوید: «باب المختار من حکم امیرالمؤمنین علیه‌السلام...» یعنی اینها آن قسمت‌هایی است که من انتخاب و اختیار کرده‌ام.

مسعودی در مروج الذهب (ج ۲، ص ۴۵) با عنوان «ذکر لمع من کلامه...» می‌نویسد: «والذي حفظ الناس عنه من خطبه في سائر مقاماته اربعمائة خطبة و نيف و ثمانون خطبة يوردها علي البديهة تداول الناس عنه قولاً و عملاً»: مردم چهارصد و هشتاد و اندی خطبه از آن حضرت حفظ کرده بودند که بالبداهه ایراد می‌فرمود و مردم آنها را از روی حافظه و نوشته به یکدیگر می‌دادند»

سبط ابن جوزی در تذكرة الخواص (ص ۱۱۴، الباب السادس) می‌نویسد: سید شریف ابوالحسن حسینی به من خبر داد که شریف مرتضی فرموده: چهارصد خطبه از خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام به من رسیده است.

نوشتن و حفظ خطبه‌های آن حضرت

می‌پرسند، این همه خطبه‌ها که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در مواقع مختلف ایراد می‌فرمود چطور در یادها ماند؟ و چرا از بین نرفت و فراموش نشد؟ جواب آن است که بسیاری از خطبه‌های آن حضرت را اشخاصی می‌نوشتند و بسیاری را نیز مردم حفظ می‌کردند، چنان که از کلام مسعودی نقل شد.

مثلاً مرحوم کلینی در کافی از اصبع بن نباته نقل کرده که گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خانه‌اش و یا در قصر کوفه که ما جمع شده بودیم

خطبه‌ای بر ما خواند بعد فرمود، همان خطبه را نوشته و بر مردم خواندند^۱ در بحار از توحید صدوق نقل می‌کند که حارث اعور فرمود: روزی بعد از عصر امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطبه‌ای در وصف خداوند تعالی خواند که مردم از عظمت و حسن اوصاف خدا در تعجب شدند، ابواسحاق سیبی که از اصحاب آن حضرت بود به حارث اعور گفت: آیا این خطبه را حفظ نکردی؟ حارث فرمود: آن را نوشتم، آنگاه حارث اعور آن را از روی نوشته خودش بر ما خواند، و آن خطبه چنین شروع می‌شود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا بُتَ وَ لَا تَنْقِضِي عَجَائِبِهِ لِأَنَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ...»^۲ زید بن وهب جُهَنی رحمه الله که از اصحاب کبار آن حضرت بود، خطبه‌های آن بزرگوار را می‌نوشت، در اینکه زید بن وهب از اصحاب آن حضرت بود و در صفین و نهروان و غیره در رکاب آن حضرت شمشیر می‌زد کسی شک نکرده است، نصر بن مزاحم در کتاب صفین در هشت مورد از او نام می‌برد که با آن حضرت در صفین بود و خطبه‌های او را می‌شنید، ابن حجر در اسدالغابه (ج ۲، ص ۲۴۲) گوید: «زید بن وهب... فی کبار التابعین سکن الکوفة و صحب علی بن ابی طالب» علیه‌السلام، همین زید بن وهب از خطبه‌های حضرت کتابی به نام «خطب امیرالمؤمنین علی المنابر فی الجُمع و الاعیاد و غیرها» نوشته است مرحوم صاحب الذریعة در ج ۷ ص ۱۸۹ مشروحاً آن را یادآوری کرده است، مرحوم شیخ طوسی در فهرست فرماید: «زید بن وهب له کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه‌السلام علی المنابر و الجُمع و الاعیاد و بغیرها» یعنی خطبه‌هایی که آن حضرت در منبرها و جمعه‌ها و اعیاد و در دیگر جاها خوانده است.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹. بحار، ج ۶۵، ص ۲۴۹.

۲. بحار، ج ۴، ص ۲۶۵.

پس معلوم می‌شود که هم خود حضرت و هم اصحابش به نوشتن خطبه‌ها عنایت داشته‌اند. گذشته از این عده زیادی در آن روزگار خطبه‌های امام علیه‌السلام را حفظ می‌کردند، نه تنها خطبه‌های آن حضرت را حفظ می‌کردند، بلکه قصائد شعرا و سوره‌های قرآن و صدها حدیث را حفظ می‌کردند، مثلاً کسی بود که ده خطبه آن حضرت و کسی بیست خطبه آن حضرت را و هکذا، حفظ بودند.

چنان که ابن شهر آشوب در مناقب تعدادی از خطبه‌های آن حضرت را نقل می‌کند که در نهج البلاغه کنونی نیست مثل خطبه‌های «اللؤلؤة - الافتخار - الدرّة الیتمه - الاقالیم - الوسيلة - الطالوتیه - القبیصة - السلمانیة - الناطقه - الدامغة - الفاضحة» آنگاه از بعضی خطبه‌های دیگر که در نهج البلاغه نیز آمده یاد می‌کند، مانند «الشقیقه - التوحید - القاصعة - الاشباح - الاستسقاء - الغراء - النخيلة» و غیر آنها، که مردم همه آنها را حفظ کرده بودند^۱ و بعداً به روی کاغذ آمده و کتابهای «خطب امیرالمؤمنین علیه‌السلام» را تشکیل دادند.

تألیف خطبه‌های آن حضرت پیش از سید رضی

قرنها پیش از مرحوم سید رضی خطبه‌های امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در کتابها جمع‌آوری شده بود تا در اواخر قرن چهارم هجری سید مرحوم از روی آنها نهج البلاغه فعلی را نوشت، با این افسوس که از برخی از آنها فقط اسمی در کتابها مانده است. در الذریعه (ج ۷، ص ۱۹۱) فرماید: آن خطبه‌ها

از آن حضرت در اذهان مردم حفظ شد و سپس در کتب اصحاب که در آن موضوع تألیف شده بود به ودیعت گذاشته شد. کار تألیف از عصر آن حضرت شروع شد. اولین کسی که خطبه‌های حضرت را تألیف کرد زید بن وهب جهنی بود که در صفین در رکاب آن امام همام حضور داشت و بعد تألیف خطبه‌ها سده‌ها ادامه یافت تا در نیمهٔ دوّم قرن چهارم نوبت به سید رضی رسید که آن کتابها در کتابخانه‌های بغداد و در دسترس وی بود.

ابن ابی الحدید در شرح نهج (ج ۱، ص ۲۰۵) در آخر خطبهٔ شقشقیه می‌گوید: استادم ابوالخیر به من گفت: من این خطبه را در کتابهایی دیده‌ام که دویست سال قبل از ولادت رضی تألیف شده است، اینک به بعضی از کتابهای خطب، که پیش مرحوم شریف رضی تألیف شده است، اشاره می‌کنیم:

۱- خطب امیرالمؤمنین علیه‌السلام علی المنابر فی الجُمع و الاعیاد و غیرها، تألیف زید بن وهب جهنی از اصحاب آن حضرت، متوفای ۹۶ هجری.

۲- خطب امیرالمؤمنین، تألیف اسماعیل بن مهران، متوفای سال ۲۰۰ هجری (رجال نجاشی و فهرست شیخ).

۳- کتاب خطب تألیف هشام بن محمد بن سائب، متوفای ۲۰۶ هجری. ظاهراً مراد نجاشی از کتاب الخطب، در رجال خود خطب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، چنان که در الذریعة آمده است.

۴- خطب امیرالمؤمنین علیه السلام، تألیف ابراهیم بن حکم بن ظهیر از اصحاب امام صادق علیه السلام در اواخر قرن دوم (فهرست شیخ - رجال نجاشی).

۵- خطب ابراهیم بن سلیمان نهمی (فهرست شیخ، رجال نجاشی، الذریعه ج ۷ ص ۱۸۹)

۶- خطب امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف صالح بن ابی حماد معاصر امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام (فهرست شیخ، رجال نجاشی، الذریعه ج ۷ ص ۱۸۹)

۷- خطب امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف ابی احمد عبدالعزیز الجلودی متوفای سیصد و سی و دو (۳۳۲) (الذریعه ج ۷ ص ۱۹۰)

۸- خطب امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف علی بن محمد مدائنی متوفای (۲۲۵) هجری (الذریعه ج ۷ ص ۱۹۰) (فهرست ابن ندیم ص ۱۴۹)

۹- خطب امیرالمؤمنین تألیف مسعدة بن صدقه (رجال نجاشی)

۱۰- خطب امیرالمؤمنین به روایت واقدی متوفای ۲۰۷ (الذریعه ج ۷ ص ۱۹۱)

اینها برای نمونه نقل شد وگرنه مؤلفان خطبه‌های آن حضرت قبل از مرحوم شریف رضی زیاد بوده است در این باره رجوع فرمائید به «الذریعه ج ۷ کلمه خطب»

کلام امیرالمؤمنین

نهج البلاغه خود نشان می‌دهد که از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه صادر شده و آن سخنان جز از آن حضرت قابل صدور نبوده و اگر غیر آن امام

چنان مطالبی را می‌گفت دهانش را می‌شکستند، اینک ما نمونه‌هایی از آن را می‌آوریم، درباره غسل رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید.

۱- من بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل می‌دادم، ملائکه به من یاری می‌کردند، خانه حضرت و اطراف آن پر از صدای ملائکه شد، گروهی به زمین می‌آمدند و گروهی به آسمان بالا می‌رفتند، گوش من از صدای آرام آنها لحظه‌ای آسوده نشد که بر آن حضرت نماز می‌خواندند و صلوات می‌گفتند، تا او را در مرقش دفن کردیم.

«وَلَقَدْ وَلَّيْتُ غُسْلَهُ صَ وَالْمَلَائِكَةُ أَغْوَانِي فَضَجَّتِ الدَّارُ وَالْأَفْنِيَّةُ مَلَأَ يَهْبِطُ وَمَلَأَ يَعْرُجُ وَمَا فَارَقْتُ سَمْعِي هَيْئَةً مِنْهُمْ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى وَارِثَاهُ فِي صَرِيحِهِ» خطبه ۳۱۱/۱۹۷، آیا این کلام جز کلام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌تواند باشد؟!

۲- یا اینکه می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر سال در کوه «حراء» مجاورت می‌کرد، من او را می‌دیدم، دیگری او را نمی‌دید، خانواده اسلام در آن روز فقط او بود و خدیجه و من، نور وحی و رسالت را در چهره او می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم، آنگاه که وحی بر آن حضرت نازل شد من ناله شیطان را شنیدم، گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله این ناله چیست؟

فرمود: این شیطان است، از اینکه مردم او را اطاعت کنند مأیوس شده است تو می‌شنوی آنچه را که من می‌شنوم و می‌بینی آنچه را که من می‌بینم، مگر آنکه تو پیامبر نیستی و تو وزیر من هستی.

«وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بَحْرَاءَ فَأَرَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْنَ وَاحِدٍ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَدِجَةَ وَ أَنَا ثَالِثُهُمَا أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةِ وَ أَشْمُ رِيحَ النُّبُوَّةِ

وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رِثَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ ص فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرِّثَّةُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوَزِيرٌ» خطبه ۱۹۲ / ۳۰۱، این کلام چنانکه می بینیم جز سخن امیرالمؤمنین علیه السلام نمی تواند باشد.

۳- و یا اینکه می فرماید: از من پرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید، به خدائی که جانم در دست اوست از من نمی پرسید از آنچه از امروز تا قیامت خواهد بود مگر آنکه به شما خبر می دهم و از من نمی پرسید از گروهی که صد نفر را هدایت و صد نفر را گمراه می کند مگر آنکه به شما خبر می دهم از آنکه مردم را به سوی آن گروه می خواند و از آن کس که رهبری می کند و از کسی که آنها را می راند و آنجا که فرود آیند و آنجا که بار گشایند و آنکه کشته شود از آنان و آنکه بمیرد از آنان...

«فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّاعَةِ وَلَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِي مَائَةً وَ تُضِلُّ مَائَةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاقِعِهَا وَ قَائِدِهَا وَ سَائِقِهَا وَ مَنَاحِ رِكَابِهَا وَ مَحْطَ رِحَالِهَا وَ مَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِهَا قِتْلًا وَ مَنْ يَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتًا» خطبه ۱۳۷/۹۳.

و در کلام دیگری فرموده: مردم پیش از آنکه مرا از دست بدهید از من پرسید، من به راههای آسمان از راههای زمین دانایم:

«أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَنَأْتِيَنَّكُمْ بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ» خطبه ۲۸۰/۱۸۹.

کدام کس جز امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می تواند گوینده این سخن و مدّعی این ادّعا باشد، آیا جز آن حضرت کسی می توانست چنین سخنی به زبان آورد؟

۴- یا آنگاه که از ملائکه خبر می دهد می فرماید: در طبقات بالای آسمان محلی به قدر پوست گوسفندی هم نیست مگر آنکه در آن فرشته و ملکی است در حال سجده و یا سعی و تلاش که در اثر طول طاعت آگاهیشان به خدا بیشتر می شود:

«وَلَيْسَ فِي أَطْبَاقِ السَّمَاءِ مَوْضِعُ إِهَابٍ إِلَّا وَعَلَيْهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ أَوْ سَاحٍ حَافِظٌ يَزِدُّهُ عَلَى طَوْلِ الطَّاعَةِ بَرِّهَمٌ عِلْمًا» خطبه ۱۳۱/۹۱.

ابن ابی الحدید در شرح خود ج ۷ ص ۲۸۹ خطبه ۱۱۹ می گوید: این طور سخن گفتن مقام بزرگی می خواهد، آخدی از مخلوق به اینگونه سخن گفتن جرئت نمی کند، اگر کسی غیر از او علیه السلام چنین ادّعائی می کرد، حتماً دروغگو بود و مردم او را تکذیب می کردند.

۵- آنچه درباره حالات ملائکه فرموده جز امام معصوم و جز کسی که اتصال به وحی آسمانی دارد نمی تواند حالات ملائکه را آن طور بیان نماید، به طور نمونه رجوع فرمائید به خطبه اوّل و به خطبه ۹۱ اشباح و غیره که ثابت می کند بشر عادی نمی تواند این گونه از ملائکه و حالات آنها خبر بدهد. این خطبه ها خود محکمترین دلایلند که از زبان نورانی حضرت ولیّ ذوالجلال علیه سلام الله المتعال خارج شده است.

آن حضرت در خطبه اشباح وسعت علم خداوند را در بعد غیرقابل وصفی ترسیم می کند که عقول از آن حیران است و از کلمه: «عالم السرّ من ضمائر المضمین و نجوي المتخافین...» شروع می فرماید، ابن ابی الحدید از

دیدن آن دیوانه شده؛ و می‌گوید: اگر ابراهیم خلیل الرحمن این سخن را می‌دید چشمش روشن می‌شد و می‌فرمود: آنچه از توحید بنا نهاده‌ام از بین نرفته است بلکه خدای متعال از نسل من فرزندی به وجود آورده که در جاهلیت عرب، علوم توحید را چنان بنا نهاده که من در جاهلیت «نبط» آنطور بنا نهاده‌ام... کلامی نمی‌بینم که شبیه این کلام باشد مگر کلام خدا که کلام امام جوششی است از آن درخت و جدولی است از آن نهر و شعله‌ای است از آن آتش (ج ۷ ص ۲۳ و ۲۴).

۶- یا آنجا که چون خواست غائله خوارج را بخواباند و به وی گفتند: خوارج از پل نهروان گذشته‌اند فرمود: «مَصَارِعُهُمْ دُونَ الْأُتْقَةِ وَاللَّهُ لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ وَلَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشْرَةٌ» خطبه ۹۳/۵۹، نه، قتلگاه آنها این طرف نهر است به خدا قسم ده نفر از آنها نجات نمی‌یابد و ده نفر از شما کشته نمی‌شود.

این سخن دو خبر از غیب است یکی اینکه: قتلگاه آنها این طرف نهر است یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من این چنین خبر داده است، دیگری: آنکه نه ده نفر از خوارج سالم می‌ماند و نه ده نفر از یاران من کشته می‌شود و بعد از جنگ معلوم شد فقط نه نفر از خوارج نجات یافته و فرار کرده‌اند، و از یاران آن حضرت فقط هشت نفر شهید شده‌اند.

این سخن، سخن چه کسی جز امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌تواند باشد؟! ابن ابی الحدید گوید: این سخن از کثرت نقل و اشتها نزدیک به متواتر است و همه مردم نقل کرده‌اند و آن از معجزات و اخبار غیبی آن حضرت است...

و آن یک امر الهی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله آموخته، او نیز از خداوند متعال یاد گرفته است، قدرت بشری از چنین علمی قاصر است، روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: یا علی به خدائی که جان من در دست اوست، اگر نمی ترسیدم که مردم درباره تو آن را گویند که نصاری درباره عیسی بن مریم گفتند: در رابطه با تو مطلبی می گفتم که بر هیچ گروهی گذر نمی کردی مگر آنکه خاک پایت را برای تبرک برمی داشتند: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْلَا أَنِّي أَشْفَقُ أَنْ يَقُولَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي فِيكَ مَا قَالَتِ النَّصَارِيُّ فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، لَقُلْتُ الْيَوْمَ فِيكَ مَقَالًا، لَا تَمُرُّ بِمَلَأٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ لِلْبَرَكَةِ»^۱

۷- و نیز درباره شهادت خود فرمود: گفتم: یا رسول الله آنگاه که جمعی از مسلمانان در «احد» شهید شدند و شهادت نصیب من نشد و بر من سخت آمد، مگر نفرمودی: مژده باد تو را که بعداً شهید خواهی شد؟! فرمود: آری چنین است، چطور است، صبر تو بر آن؟ گفتم: یا رسول الله این از جاهای صبر نیست بلکه از مواطن شکر است.

:«فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْ لَيْسَ قَدْ قُلْتُ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ أُسْتُشْهِدَ مَنْ أُسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ حِيزَتْ عَنِّي الشَّهَادَةُ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيَّ فَقُلْتُ لِي «أُبَشِّرْ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ»؟ فَقَالَ لِي «إِنَّ ذَلِكَ لَكَذَلِكَ فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذِنْ» فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ وَ لَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَ الشُّكْرِ» خطبه ۲۲۰/۱۵۶، آیا این سخن جز کلام امام صلوات الله علیه می تواند باشد، آری نهج البلاغه خود حاکی است که گوینده این خطبه ها خود امیرالمؤمنین علیه السلام است.

۸- یا آنچه بعد از ضربت خوردن از اشقی الاشقیاء فرمود:

«مَلَكْتَنِي غِنِي وَ أَنَا جَالِسٌ فَسَنَحَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاذَا لَقِيتُ مِنْ أَمْتِكَ مِنَ الْاَوْدِ وَاللَّدِ فَقَالَ اُدْعُ عَلَيْهِمْ فَقُلْتُ اَبْدَلْنِي اللَّهُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ اَبْدَلَهُمْ بِي شَرًّا لَهُمْ مِنِّي» خطبه ۹۹/۷۰.

یعنی نشسته بودم که خوابم در ربود، رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار چشمم گذشت، گفتم یا رسول الله: چقدر کجی و خصومت که از امتت دیدم، فرمود: آنها را نفرین کن، گفتم: خدا بهتر از آنها را به من بدهد و بدتر از من را به جای من به آنها برساند.

آیا این کلام جز سخن امام علیه السلام می باشد؟! آیا می شود گفت: آن ساخته شریف رضی است، با آنکه دهها کتاب دیگر قبل و بعد از رضی آنرا نقل کرده اند و تازه مرحوم رضی از جعل دروغ (نعوذ بالله) چه غرضی داشت؟!.

آری خود کلام شاهد صدق است که از حلقوم امام صلوات الله علیه خارج شده است.

۹- یا آنجا که درباره ناکثین، قاسطین و مارقین فرموده:

«وَ قَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَ التَّكْثِ وَ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ فَأَمَّا التَّاكُثُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُ وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَقَدْ جَاهَدْتُ وَ أَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخْتُ وَ أَمَّا شَيْطَانُ الرَّدْهَةِ فَقَدْ كَفَيْتُهُ بِصَفْعَةٍ سَمِعَتْ لَهَا وَجِبَةً قَلْبِهِ وَ رَجَعَهُ صَدْرِهِ» خطبه ۳۰۰/۱۹۲ «شیطان ردّه» و شیطان گودال «ذوالثدیّه» است از خوارج که در

گودال نهروان افتاد و شرح حالش در «رده» آمده است.

یعنی: خدا مرا (توسط رسولش) امر فرموده به قتال اهل بغی و ظلم (اهل شام و معاویه) و بیعت شکنان (اهل بصره) و اهل فساد و خوارج اما

بیعت شکنان پس با آنها جنگیدم و با قاسطون و اهل شام نیز جنگیدم و بر مارقین و خوارج نیز پیروز شدم و اما شیطان گودال، من از او کفایت شدم با صیحه‌ایکه از آن اضطراب قلبش و ارتعاش سینه‌اش شنیده شد.

این جز کلام مولا علیه‌السلام نمی‌شود باشد، چه کسی نعوذ بالله آنرا جعل کرده و به حضرت نسبت داده است؟! قبل از رضی رحمه الله ده تا کتاب آن را ثبت و ضبط کرده و می‌د رضی از آنها برداشته است.

۱۰- و یا در آنجا که فرموده: اگر بخواهم به هر یک از شما خبر می‌دهم از آنجا که بیرون آمده و به آنجا که رفته است و از همه کارهایش ولی می‌ترسم درباره من به رسول خدا صلی الله علیه و آله کافر شوید، ولی من آنها را به خواصی که اهل آن باشند خواهم گفت. به خدائی که او را به حق فرستاد جز حرف راست نمی‌گویم رسول خدا صلی الله علیه و آله همه آنها را به من گفته است، از هلاکت کسی که هلاک خواهد شد و از نجات کسی که نجات خواهد یافت و از آخر این کار به من خبر داده است و از هر آنچه به سرم خواهد آمد در گوشم خوانده و مرا مطلع کرده است.

«وَاللّٰهُ لَوْ شِئْتَ اَنْ اُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوَلِّجِهِ وَ جَمِيعِ شَانِهِ لَفَعَلْتُ وَ لَكِنْ اَخَافُ اَنْ تَكْفُرُوْا فِیْ رِسُوْلِ اللّٰهِ ص اَلَا وَ اِنِّیْ مُفْضِیْهِ اِلَی الْاَخَاصَةِ مِمَّنْ یُّؤْمِنُ ذَلِكْ مِنْهُ وَ الَّذِیْ بَعَثَهُ بِالْحَقِّ وَ اصْطَفَاهُ عَلٰی الْاَخْلَاقِ مَا اَنْطَقُ اِلَّا صَادِقًا وَ قَدْ عَهِدْتُ اِلَیْیَ بِذَلِكْ کُلِّهِ وَ بِمَهْلِكِ مَنْ یَهْلِكُ وَ مُنْجِیْ مَنْ یَنْجُو وَ مَالَ هَذَا اَلْأَمْرِ وَ مَا اَبْقٰی شَیْئًا یَمُرُّ عَلٰی رَاسِیْ اِلَّا اَفْرَعُهُ فِیْ اُذُنِیْ وَ اَفْضٰی بِهٖ اِلَیَّ» خطبه ۲۵۰/۱۷۵.

به خدا قسم هیچ با انصافی نمی‌تواند این سخنان را جز سخن امام علیه‌السلام بداند، چه کسی می‌توانست جز او این سخنان را بگوید، و از چه

کسی جز آن حضرت این ادعاها را قبول می کردند؟!!!!، بلی نهج البلاغه اعم از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات حکمت‌آمیز از مولی الموحدين صلوات الله عليه است وانگهی چنانکه گفتیم میان خطبه‌های نهج البلاغه و نامه‌های آن هماهنگی کاملی حکم فرماست که انسان با کمی تأمل احساس می‌کند، این سخنان تراوش یک زبان و ساخته یک فکر و سروده یک انسان است.

۱۱- و یا آنچه از آمدن حجاج بن یوسف و تسلط او بر مردم خبر داده و می‌فرماید: به خدا قسم یقیناً غلام قبیله ثقیف بر شما مسلط می‌شود، آن متکبر و خود بین و ستمگر و ظلم‌پیشه، اموال شما را می‌خورد، پیه‌تان را ذوب می‌کند هر چه می‌خواهی بکن ای اباوَدَحَه (ای پدر سوسک سرگین انداز)

«أَمَّا وَاللَّهِ لَيَسْلُطَنَّ عَلَيْكُمْ غُلَامٌ ثَقِيفٍ الذِّيَالُ الْمَيَّالُ يَأْكُلُ خَضِرَتَكُمْ وَ يُدِيبُ شَحْمَتَكُمْ إِلَيْهِ أَبَا وَدَحَةَ» خطبه ۱۱۶/۱۷۴.

گذشته از اینها اگر انسان در خطبه‌ها و نامه‌های نهج البلاغه دقت نماید، خواهد دید که همه آنها از یک آهنگ و انسجام برخوردار است و یکی مؤید آن دیگری است و همه تراوش یک فکر و کلام یک انسان است.

محتوی و الفاظ

محتوای کلمات امام صلوات الله عليه یک پارچه حقائق و واقعیات و نظامات خلقت و ترسیم توحید و نبوت و معاد و اخلاق و مواعظ و بخشی از تاریخ است که با عبارات بی سابقه و کم سابقه بیان شده که عقول از آنها متحیر و در اعجاب است، نگارنده با آنکه اطلاع کامل از فصاحت و بلاغت ندارم لازم می‌دانم به بعضی از آنها اشاره نمایم.

۱: امام صلوات الله علیه آنگاه که به بصره آمد، و به امید آنکه کار بدون خونریزی فیصله پیدا کند به عبدالله بن عباس فرمود: «وَلَكِنْ اِلَى الزُّبَيْرِ فَإِنَّهُ اَتَيْنُ عَرِيكَهٗ فَقُلْ لَهُ يَقُولُ لَكَ اِبْنُ خَالِكَ عَرَفْتَنِي بِالْحِجَازِ وَ اُنْكُرْتَنِي بِالْعِرَاقِ فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا» خطبه ۷۴/۳۱، سید رضی فرموده: جمله «فما عدا مما بدا» قبل از آن حضرت از کسی شنیده نشده است.

گویند: «عَدَا فُلَانًا عَنِ الْاَمْرِ: صَرْفَهٗ» یعنی فلانی را از کارش منصرف کرد معنی سخن آن است که چه چیز تو را منصرف کرد از بیعتی که از تو آشکار شده و بعمل آمده بود، علی هذا ترجمه کلام حضرت چنین است: طلحه را ملاقات نکن، بلکه زبیر را ملاقات کن که او نرمخوست و بگو: خاله زاده است (علی علیه السلام) می گویند: مرا در حجاز و در مدینه شناختی و بیعت کردی، اما در عراق انکارم کرده و از بیعت بازگشتی، چه چیز تو را منصرف کرد از بیعتی که از تو سر زده بود؟! به خدا قسم این مافوق کلام مخلوق و مادون کلام خالق است.

۲: در معامله با آدم نادان و میان تهی فرماید: «لَيْتَاسٌ صَغِيرُكُمْ بِكَبِيرُكُمْ وَ لَيَرَأَفٌ كَبِيرُكُمْ بِصَغِيرُكُمْ وَ لَا تَكُونُوا كَجُفَاةِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا فِي الدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ وَ لَا عَنِ اللَّهِ يَقُولُونَ كَقِيْضٍ بِيْضٍ فِي اَدَاخٍ يَكُونُ كَسَرُهَا وَ زَرًّا وَ يُخْرِجُ حِضَانَهَا شَرًّا» خطبه ۲۴۰/۱۶۶ تشبیه عجیبی است و شاید کسی قبل از حضرت این چنین سخنی نگفته است، انسان هر چه دقت می کند بر اعجابش افزوده می شود «قِيْضٍ بِيْضٍ» یعنی شکستن تخم مرغ، «اَدَاخٍ»: لانه شتر مرغ «حِضَانٍ»: نگاه داشتن، انسان تخمی را در لانه شتر مرغ می بیند، شکستن آنرا گناه می داند، ولی ممکن است تخم افعی باشد که نگاه داشتن آن نتیجه اش به وجود آمدن افعی است.

یعنی خردسالان شما به بزرگسالان اقتدا و پیروی کنند و بزرگسالان به خردسالان مهربان باشند، مانند جاهلان تندخوی جاهلیت نباشید که نه در دین علمی دارند و نه از خدا می شنوند، رفتار با آنها مانند شکستن تخمی است در لانه و گودال شترمرغ که شکستن اش گناه است و نگاه داشتنش شرّ بار می آورد که شاید تخم افعی باشد.

۳: در مذمت یارانش این تشبیه عجیب را به کار می برد که انسان از دیدن آن انگشت حیرت به دندان می گیرد: «أَرَيْدُ أَنْ أَذَاوِيَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ ذَائِي كَنَاقِشِ الشُّوْكََةِ بِالشُّوْكََةِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا» خطبه ۱۷۷/۱۲۱ «ضلع» مثل عقل به معنی میل است: «ناقش الشوكة»: کسی که می خواهد خار را از پا مثلاً خارج کند، می فرماید: می خواهم درد خودم و درد جامعه را با شما دوا کنم ولی می بینم که درد من خود شما هستید، حکایت من با شما در این کار مانند کسی است که خار با خار از بدن خارج می کند در حالی که می داند میل این خار مانند خار اوّل مانند در بدن است چه تشبیه بی نظیری که به احتمال قوی فقط از زبان حضرت شنیده شده است.

۴: در اینکه بعد از قتل عثمان چطور مردم به بیعت حضرت هجوم آوردند در یک بیان عجیب و بی نظیر می فرماید: «وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بَبَيْعَتِهِمْ إِيَّايَ أَنْ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ وَهَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْغَلِيلُ وَخَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكَعَابُ» خطبه ۳۵۱/۲۲۹.

یعنی: خشنودی مردم در بیعت من بدانجا رسید که خردسالان شادمان شدند، و سالخوردگان لرزان بطرف آن آمدند، و مریضان با تحمل فشار و دختران جوان سر برهنه بطرف آن دویدند این چه ترسیم عجیبی است که امروز هم مردم از گفتن چنین کلامی عاجزند.

۵: گویا دریاة صفین که فتح نزدیک بود ولی حضرت را مجبور به قبول حکمیت کردند فرموده است: مردم عراق، شما نظیر آن زن حامله می‌مانید، که چون بچه در شکمش تمام و کامل شد آنرا سقط کرد، آنگاه شوهرش مرد و بی‌سرپرست ماند، بی‌شوهری او طولانی شد، سپس بدون فرزند و بدون وارث از دنیا رفت و اقوام دور وارث او شدند: «أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ فَإِنَّمَا أَنتُمْ كَالْمَرْأَةِ الْحَامِلِ حَمَلَتْ فَلَمَّا أَتَمَّتْ أَمْلَصَتْ وَ مَاتَ قَيْمُهَا وَ طَالَ تَأْيِمُهَا وَ وَرَثَتُهَا أَبْعَدُهَا» خطبه ۱۰۰/۷۱، نمی‌شود ادعا کرد که این بیان قبل از آن حضرت از کس دیگری نقل شده باشد، اکنون نیز کسی چنین سخنی نمی‌تواند بگوید.

۶: در انکار و عدم وقوع چیزی سوگند عجیبی می‌خورد و کلام عجیبی می‌گوید: «لا والذي امسينا منه في غير ليلة ذمهاء تكسر عن يوم اغر ما كان كذا و كذا» حکمت ۲۷۷ «غیر» مثل قفل به معنی باقی مانده و «کشر» آشکار کردن است، مراد از «الذی» خدای تعالی می‌باشد یعنی: سوگند به خدائیکه از لطف او در بقیة شب تاریکی به سر می‌بریم که روز روشنی را آشکار می‌کند، چنین و چنان نبوده است.

ظاهراً سید رضی رضوان الله علیه چیز دیگری درباره این سخن پیدا نکرده و شارحان نهج البلاغه نیز چیزی نگفته‌اند در لغت آمده: «كَشَرَ عَنْ اسْتَانِه: ابداهَا»

۷: آنگاه که خوارج در نهروان تار و مار شدند، گفتند: یا امیرالمؤمنین خوارج همه کشته شدند، فرمود: «كَلَّا وَ اللَّهُ إِنَّهُمْ نُطَفَ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ قَرَارَاتِ النِّسَاءِ كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصًا مَلَابِئِينَ» ۹۳/۶۰

نه بخدا قسم: آنها نطفه‌هائی‌اند در پشته‌های مردان و رَحِم‌های زنان هر وقت شاخی از آنها بروید (شخصی آشوب کند) بریده و کشته شود و در آخر به صورت دزدان غارتگر در می‌آیند، در اینجا قطع نظر از ترسیم عالی و عظمت محتوی، خبر از غیب نیز وجود دارد، بعد از آن حضرت خوارج عرض اندامی نتوانستند بکنند، بلکه توسط خلفای جور متلاشی و تار و مار شدند، و غرض امام علیه‌السلام آن است که اگر خود خوارج هم از بین بروند فکر خارجی در میان مردم خواهد ماند.

۸: در کلام ذیل محتوای عالی و ترکیبات عالیتراً کاملاً محسوس است وقتی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در «بصره» سپاه عائشه و طلحه و زبیر را تار و مار کرد، مردی از یارانش گفت: یا امیرالمؤمنین دوست داشتم برادرم فلانی دز اینجا بود و می‌دید چگونه خداوند تو را نصرت بخشید، فرمود: آیا میل برادرت با ماست؟ گفت: آری، فرمود: پس در اینجا حاضر است و بعد فرمود: در قشون ما حاضرند مردمانی که اکنون در پشت مردان و رَحِم‌های زنان هستند، زمان آینده آنها را بیرون می‌دهد و ایمان توسط آنها تقویت می‌شود.

«فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَهْوَىٰ أَخِيكَ مَعَنَا فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَدْ شَهِدْنَا وَ لَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ سَيَرْعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَ يَقْوَىٰ بِهِمُ الْإِيمَانُ» خطبه ۵۵/۱۲ علو مفاهیم و ترکیب این کلمات «یدرک و لایوصف» است.

توسیمات بی‌سابقه از توحید

توحید و صفات خدا و موقعیت خدا در جهان هستی، به طور اعجاز آمیز در کلمات امام صلوات الله علیه مطرح شده که می‌شود گفت: در زمان

حضرت کاملاً نامأنوس بوده و آن بزرگوار که به دریای علم بی‌پایان خداوند متصل بود، قرن‌ها از زمان جلوتر رفته است و پراوجترین اندیشه بشری برای اولین بار توسط آن حضرت بیان شده است، مشروح این مطلب در این کتاب در «اله - الله» آمده است و به طور نمونه به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

در خطبه ۱۸۶ / ۲۷۲ درباره خداوند فرموده:

«مَا وَحْدَهُ مِنْ كَيْفِهِ وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مِنْ مَثَلِهِ وَلَا إِيَّاهُ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ وَلَا صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ وَ كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَابِ آلَةٍ مُقَدَّرٌ لَا بِجَوْلِ فِكْرَةٍ غَنِيٌّ لَا بِاسْتِفَادَةٍ لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ وَ لَا تَرْفِدُهُ الْأَدْوَاتُ سَبَقَ الْأَوْقَاتُ كَوْنَهُ وَ الْعَدَمُ وَجُودَهُ وَ الْإِبْتِدَاءُ أَرْزُلُهُ ...

لَا تَبْلِيهِ اللَّيَالِي وَ اللَّيَامُ وَ لَا يُغَيِّرُهُ الطَّيَّاءُ وَ الظَّلَامُ وَ لَا يُوصَفُ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَجْزَاءِ ... لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بَوَالِجٌ وَ لَا عَنْهَا بَخَارِجٌ يُخْبِرُ لَا بِلِسَانٍ وَ لِهَوَاتٍ وَ يَسْمَعُ لَا بِخُرُوقٍ وَ أَدْوَاتٍ يَقُولُ وَ لَا يَلْفِظُ وَ يَحْفَظُ وَ لَا يَتَحَفَّظُ وَ لَا يُرِيدُ وَ لَا يَضْمُرُ يُحِبُّ وَ يَرْضَى مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ وَ يُنِغِضُ وَ يُغْضِبُ مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ كُنْ فَيَكُونُ لَا بِصَوْتٍ يَفْرَعُ وَ لَا بِنِدَاءٍ يُسْمَعُ وَ إِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فَعَلَّ مِنْهُ الْأَشَاءُ وَ مَثَلُهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَانَا وَ لَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهاً ثَانِياً»

این سخن که بار اول از دهان «باب العلم» و جانشین وحی خارج شده فلسفه اسلامی را غنی کرده و حکایت از هستی مطلق و بی‌نهایت و یگانه و مجرد از ماده بودن خدا دارد، که ظاهراً نود درصد مردم آنروز معنی آنرا نفهمیده‌اند، اینک به قدر قدرت آنرا ترجمه می‌کنیم.

- ۱: هر که خدا را با کیفیت توصیف کرد یگانه‌اش ندانست (زیرا توصیف با کیفیت و چنین و چنان بودن لازمه‌اش محدودیت و نظیر داشتن است و آن منافی توحید و بی‌همتائی است لذا فرمود: «ما وَحْدَهُ مِنْ كَيْفَةٍ»
- ۲: و به حقیقت خدا نرسیده آنکه برایش همانندی پنداشته است (زیرا حقیقت مجرد و بی‌نهایت محال است که مثل داشته و به چیزی شبیه باشد)
- ۳: و هر که به خدا اشاره کرده خدای حقیقی را قصد نکرده است (مشارالیه بودن، محدودیت و مکان لازم دارد و شیء محدود به مکان است، و او چیز محدودی را اشاره کرده است نه خدا را)
- ۴: آنچه با کیفیت خود و یا با شباهت به دیگری، شناخته شود، بوسیله خودش شناخته شده و با ابعاد و امکان و احتیاج ذاتش است و چنین چیزی مصنوع است و خدای صانع نمی‌تواند باشد آری: «كُلٌّ مَعْرُوفٌ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ» و چنین چیزی قائم بغیر و معلول است.
- ۵: زمان و وقت با خدا قرین نیست (زمان و وقت زائیده حرکت ماده است، آنجا که حرکت نیست و ماده نیست زمان هم وجود ندارد، خدا در «لازمان» است) لذا فرمود: «لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ»
- ۶: خدا کار را با اراده می‌کند، نه با ابزار و آلات مانند انسانها، بلکه بحکم: «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» با صرف اراده و مشیت خدا، کارها جابجا می‌شوند «لَا تَرْفَعُ الْأَدْوَاتُ» یعنی ابزار و آلات خدا را یاری نمی‌کند.
- ۷: زمان و وقت توأم با ماده آفریده شده چنانکه طول و عرض و عمق جسمی توأم با جسم به وجود آمده است، خداوند آنگاه که کائنات را

آفریده، زمان هم آفریده شد، پس وجود خداوند سابق از زمان استثنای آری:
«سَبَقَ الْاَوْقَاتُ كُونَهُ»

۸: هر موجود ممکن مسبوق به عدم است و «لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ كَانَ»
می باشد ولی خدا ازلی و قدیم است و مسبوق به عدم نمی باشد آری: «سَبَقَ
... الْعَدَمَ وَجُودُهُ وَالْاِبْتِدَاءَ اَزْلُهُ»

۹: پوسیده شدن و تغییر و تبدیل و توصیف با اجزاء از اوصاف جنم
و ماده است، در مجرد و قدیم این اوصاف وجود ندارد، لذا فرموده: «لَا تَبْلِيهِ
الْاَيَّامُ وَالْاَيَّامُ وَلَا يَغْيِرُهُ الضِّيَاءُ وَالظَّلَامُ»

۱۰: خبر دادن خدا و ایجاد معانی در قلوب و علم مطلق او، شنیدن را
در خود دارد لذا فرمود: خبر می دهد اما نه با زبان، می شنود اما با گوش
معمولی، سخن می گوید نه با آن که لفظی از دهان خارج کند، اراده می کند نه
با ضمیری مثل انسان، دوست می دارد و راضی می شود اما نه با رقت قلب تا
می فرماید: کارش: «كُنْ فَيَكُونُ» است، این گونه بیان مطلب، برای اولین بار
توسط امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مطرح شده است، نه در فلسفه یونان بوده و
نه در اسلام، بلکه این بیانها فلسفه اسلامی را غنی کرده است و جا دارد که
در اینجا به یاد آن حدیث متواتر بیافتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده:
«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيَّ بَاهَا فَمَنْ ارَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَاهَا»

آئینه نهج البلاغه

اینجانب پس از نوشتن مفردات نهج البلاغه به فکر رسید که شرحی هم برای نهج البلاغه بنویسم، چنانکه این کار درباره قاموس قرآن اتفاق افتاد که بعد از قاموس، تفسیر احسن الحدیث را نوشتم، علی هذا شروع به نوشتن آئینه نهج البلاغه کردم، در آغاز به تاریخ ایراد خطبه‌ها نظر داشتم و نیز آنکه به منابع آنها عنایت بیشتر بشود ولی به این کار توفیق کامل میسر نشد.

در این شرح بیشتر نظر به شرح کلمات نهج البلاغه بوده است در ترجمه خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمتها حتی المقدور دقت شده است ولی بیشترین عنایت به شرح کلمات و لغتها بوده لذا برای آنها عنوانی بنام «کلمه‌ها» باز شده است.

در نوشتن متن کتاب نسخه نهج البلاغه صبحی صالح در نظر گرفته شده که ظاهراً صحیحترین نسخه‌ها می‌باشد، گرچه اغلاطی نیز در آن پیدا کرده‌ام، درباره نام‌گذاری بسیار فکر کردم، اول در نظرم بود که نام آن را «نگاهی به نهج البلاغه» بگذارم ولی دیدم این لفظ در بعضی از شرحها به کار رفته است، لذا نام آن را «آئینه نهج البلاغه» گذاشتم و ما توفیقی الا بالله علیه توکلنا و الیه انیب، اللهم تقبل منی بحق محمد و آله الطاهرين صلواتک علیهم اجمعین

ارومیه سیدعلی اکبر قرشی

۲۶ / محرم ۱۴۲۴

۱۳۸۲/۱/۱۰